



The University of Tehran Press

The Quality of Obtaining the Right of Cancellation in the Presence of Multiple Heirs

Seyyed Mostafa Malihi

Department of Private Law, Faculty of Quranic Sciences and Education, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: abcdef@ut.ac.ir

ARTICLE INFO

Article type:
Research Article

Article History:
Received 11 January 2024
Revised 06 february 2024
Accepted 06 february 2024
Published online 07 June 2024

Keywords:
Right of Cancellation
Heir
Revocation
Signature
Termination

ABSTRACT

If the right of cancellation, as a right that can be transferred through inheritance, belongs to several heirs and there is a disagreement between them regarding the use of this right, we will face this problem: how will the multiple heirs claim their rights? This problem has generally faced four main views in the course of its evolution. It has been assumed by some of the jurists as an independent all-inclusive right for those entitled to the right. A group of jurists have drawn the right so that every one of the heirs can be the owner of his own share and can use it based on his/her share. Another group has considered a fixed share for all entitled to the right, while others have considered a fixed share for the mere existence of the heir. This article, while criticizing the proposed theories and stating the problems and criticisms of them, emphasizes the theory of separation between the general title of the right of cancellation and its example.

Cite this article: Malihi, S. M. (2024). The quality of obtaining the right of cucumber in the case of multiple heirs. *Islamic Jurisprudential Researches*, 20, (2), 99-110.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jorr.2024.370866.1009417>



Author: Seyyed Mostafa Malihi

Publisher: University of Tehran Press.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jorr.2024.370866.1009417>



دانشگاه تهران

نشریه پژوهش‌های فقهی

شاپا الکترونیکی: ۶۱۹۵-۲۴۲۳

سایت نشریه: <https://jorr.ut.ac.ir/>

کیفیت استیفای حق خیار در صورت تعدد وراث

سید مصطفی ملیحی

گروه حقوق خصوصی، دانشکده علوم و معارف قرآن، دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: abcdef@ut.ac.ir

چکیده	اطلاعات مقاله
<p>اگر حق خیار به عنوان یکی از حقوق قابل انتقال از طریق ارث، به وراثت متعدد تعلق بگیرد و بین ایشان در استفاده از این حق اختلاف نظر وجود داشته باشد، با این مشکل مواجه می‌شویم ورثه متعدد حق خود را چگونه استیفا خواهند نمود؟ مسئله‌ای که در سیر تحول خود به طور کلی با چهار دیدگاه اصلی مواجه شده است؛ برخی حق خیار را به نحو مستقل و به صورت عام استغراقی برای دارندگان این حق فرض نموده‌اند، جمعی از فقها حق خیار را به گونه ترسیم نموده‌اند که هر یک از ورثه نسبت به حصه خود مالک باشند و در حد سهم خود از آن استفاده عده‌ای دیگر حق خیار را برای مجموع دارندگان حق به نوع عام مجموعی ثابت دانسته‌اند، برخی دیگر حق خیار را برای صرف یا طبیعی وجود وارث ثابت می‌دانند، در این مقاله ضمن انتقاد از نظریات مطروحه و بیان اشکالات و انتقادات سبب به آن‌ها نظریه تفکیک بین عنوان کلی حق خیار و مصداق آن مورد تأکید قرار گرفته است.</p>	<p>نوع مقاله: پژوهشی</p> <p>تاریخ‌های مقاله: تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۱۱ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۱۱/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۱۶ تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۰۴/۱۷</p>
<p>کلیدواژه: حق خیار وارث اسقاط امضاء فسخ</p>	<p>استناد: ملیحی، سید مصطفی (۱۴۰۳). کیفیت استیفای حق خیار در صورت تعدد وراثت: پژوهش‌های فقهی، ۲۰ (۲)، ۹۹-۱۱۰. DOI: http://doi.org/10.22059/jorr.2024.370866.1009417</p> <p>ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. DOI: http://doi.org/10.22059/jorr.2024.370866.1009417</p> <p>© نویسنده: سید مصطفی ملیحی</p>

مقدمه

امکان برخورداری ورثه متعدد از حق خیار از مسلمات پذیرفته شده در فقه امامیه است و ممکن است وراثت متعدده طورقه‌ری از حق خیار واحدی برخوردار باشند، یا این که، یک حق خیار برای افراد متعدد ضمن عقد و یا خارج از آن شرط شده و مقرر گردیده باشد، پرسش جدی و چالش بحث انگیز که در چنین حالتی با آن مواجه می‌شویم نه اصل این مسئله، بلکه قرار گرفتن در برابر این سوءال است، نظریاتی که حق خیار امری بسیط و غیر قابل تجزیه است و در حد ذات خود یک حق بیشتر نیست، که دارنده خیار می‌تواند از آن استفاده نماید، در صورت تعدد دارندگان خیار یا وراثت آن، حق خیار از آن کدام یک از ورثه خواهد بود؟ آیا وارثی که معامله رافسخ می‌کند مقدم است یا وارثی که آن را امضا می‌نماید؟ به طور طبیعی اگر دارندگان حق خیار بر فسخ یا امضاء توافق نمایند، تردیدی نیست اعمال حق تابع اراده ایشان است. لیکن اگر بین وراثت اختلاف نظر وجود داشته باشد، به گونه‌ای که برخی بر فسخ و برخی اراده بر امضاء داشته باشند، بین فقهاء تفاوت نظر وجود دارد. حال باید دید آیا در این زمینه قاعده‌ای حاکم وجود دارد که بتوان به آن مراجعه نمود و طبق قاعده به این پرسش جواب داد؟ از شیوه بحث و تجزیه و تحلیل فقیهان در این زمینه چنین بر می‌آید، یافتن ملاک و قاعده حاکم بر چنین موردی مبتنی بر این است که ابتدائاً تعلق حق خیار به افراد متعدد را روشن سازیم و این مسئله را توضیح دهیم که حق واحد و بسیط چون حق خیار چگونه و به چه کیفیتی به این افراد تعلق گرفته است؟ و فرض عقلی آن چگونه تصویر می‌گردد؟ چرا که راه حل مسئله را در روشن شدن نحوه ترسیم و تصویر کیفیت تعلق آن دانسته‌اند، از بررسی دیدگاه‌های مطرح و نظریات ارائه شده در این باره استفاده می‌شود در این زمینه چهار نظریه متفاوت و در برابر هم مطرح است.

نظریه اول: حق خیار را به نحو استقلال و به صورت عام استغراقی برای هر یک از دارندگان این حق ثابت دانسته است. نظریه دوم: این حق را برای هر یک از ورثه یا دارندگان متعدد ثابت می‌داند، لیکن شمول آن را نه به نحو عام استغراقی بلکه به گونه ترسیم می‌کند که هر یک از ورثه نسبت به حصه خود مالک می‌باشند و در حد سهم خود می‌توانند از این حق استفاده نمایند. نظریه سوم: حق خیار را برای مجموع دارندگان حق به نحو عام مجموعی ثابت می‌داند، به طورقه‌ری در چنین موردی اعمال حق خیار تابع اتفاق نظر و اراده جمع و همه دارندگان این نوع حق است. نظریه چهارم: حق خیار را برای صرف الوجود وارث و به تعبیر دیگر برای طبیعی وجود وارث ثابت دانسته است.

نظریه اهمیت مسئله در حل و فصل دعاوی مرتبط و با توجه به این که گفته‌ها درباره هر یک از نظریات به اجمال و اختصار مطرح گردیده لازم است هر یک از احتمالات و نظریات را به همراه استدلال آن‌ها عنوان نموده و بررسی نمائیم، به خصوص با در نظر گرفتن این مطلب که جهت گیری نظریات صرفاً به نحوه ترسیم و بیان کیفیت تعلق حق خیار معطوف گردیده و ثمره عملی و نتیجه مترتب بر پذیرش نظریات مغفول مانده است.

نظریه اول: استقلال هر یک ورثه نسبت به مجموع حق خیار

بر اساس این نظریه، هر یک از ورثه به نحو عام استغراقی از حق خیار برخوردارند، همان گونه که این حق قبل از ایشان برای دارنده اصلی حق خیار به همین صورت ثابت بوده است، هر یک از ورثه نیز این حق را دارند تا بر اساس حق خود قرارداد را فسخ یا امضاء نمایند، و این اقدام ایشان در فسخ یا ابرام قرارداد موثر است، اگرچه سایر وراثت در مقابل ایشان اراده دیگری داشته باشند، و این که فرد یا افرادی از ورثه قبلاً از حق خود استفاده نموده‌اند دیگران از اعمال مجدد آن محروم نخواهند بود و این حق را خواهند داشت تا به طور مستقل از حق خود استفاده نمایند. لذا در مرحله عمل سرانجام حق خیار با فسخ یا امضای همه اصحاب حق تعیین می‌گردد.

از دیدگاه قدما نظریه منتخب در مسئله این است که، در صورت فسخ یکی از ورثه و اصرار دیگری بر امضاء قرارداد، فسخ مقدم بر امضاء است، چنان که علامه در تذکره و قواعد الاحکام این نظریه را برگزیده و در استدلال خود می‌گوید: "فسخ مقدم بر اجازه است، چون از یک طرف امکان جمع بین فسخ و امضاء وجود ندارد از طرف دیگر انتفاء هر دو نیز معقول نیست، چون منتهی به جمع بین نقیضین است، پس ناچار باید یکی را مقدم بدانیم، وارثی که امضاء را اختیار نموده در واقع پس از فسخ صاحب الحق می‌خواهد عقد جدیدی را به وجود آورد که با وجود سبقت فسخ فرض بر عدم آن است. (علامه حلی، ۱۴۱۴ ه. ق، ج ۱۱، ص ۳۳؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ ه. ق، ج ۲، ص ۷۰) این نظریه برای نخستین بار توسط فخرالمحققین مورد انتقاد واقع شد، چنان که وی در این زمینه می‌

نویسد: "تضمن ابطال حق الغیرفلا یصح" (فخرالمحققین، ۵۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۸۹) پذیرش این نظریه مستلزم نادیدگرفتن حق مستقری است که دلیل قاطعی برازمیان رفتن آن نداریم.

لیکن برغم این اشکال بسیاری از بزرگان فقه این نظریه را برگزیده اند، به تعبیر برخی از فقیهان هریک از وراثت همانند خودمورث برغم اجازه وامضای دیگر وراثت نسبت به تمامی حق خیار به طور مستقل حق اعمال خیار دارند. (شهید ثانی ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۲۱۴؛ عاملی، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۵۹۱) نظریه این که اعمال حق خیار از جانب وراثت ممکن است پس از امضای سایر ورثه یا پیش از آن بوده باشد، محقق نراقی در مشارق الاحکام این نظریه و وجوه آن بازگنوده و می گوید: "هریک از ورثه می تواند قبل از امضای معامله از سوی دیگر وراثت اقدام به فسخ معامله نمایند، اما در صورتی که، سایر ورثه قبل از اقدام به فسخ معامله را امضا نموده باشند، به منزله اسقاط حق فسخ فردی خواهد بود که، طالب فسخ معامله است. نظیر حق فسخ که عفو بعضی از ورثه موجب اسقاط حق وارث طالب اجرای حد فسخ است. و در مقابل اگر اجازه سایر ورثه پس از فسخ باشد موضوع قرارداد از میان رفته و فسخ مقدم خواهد گردید." (ملا محمد نراقی، ۱۴۲۲، ص ۳۷۶ و ورثتی، ۱۴۰۷، ص ۱۴۹ و طباطبایی یزدی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۱۴۷ و شهیدی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۲۹۷) صاحب جواهر که از طرفداران این نظریه است، این حق را برای تک تک ورثه ثابت می داند، چون معتقد است این امکان وجود دارد که، دارندگان حق خیار را متعدد فرض کنیم و در این زمینه منع عقلی وجود ندارد، برخلاف مال مشترک که فرض تعدد مالکین متعدد نسبت به آن جز به نحو اشتراک ممکن نمی باشد." (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۷۶)

انتقاد

این نظریه از هر دو حیث محل اشکال واقع شده است، نخست؛ از ناحیه اصل نظریه و دوم؛ از حیث تکمله ای که محقق نراقی بر آن افزوده است:

اشکال از جهت اول: حق خیار منتقل شده به ورثه، صرفاً همان حقی است که از طریق مورث به ایشان انتقال می یابد، از این رو باید به گونه ای باشد که برای خود مورث ثابت بوده است. و تردیدی نیست که مورث تنها یک حق دارنده حقوق متعدد، تابتوان بر اساس آن همه ورثه را دارای حقوق متعدد دانست. (کاشف الغطاء، ۱۳۵۹ هـ. ق، ج ۱، ص ۱۱۲؛ خویی، بی تا، ج ۷، ص ۴۲۵-۴۲۶؛ ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۱۴۱ و امام خمینی، البیع ۵: ۲۶۶).

اشکال از جهت دوم: علاوه بر اشکال پیشین، این که وراثت را صرفاً در جانب فسخ دارای حق بدانیم به خلاف جانب اجازه ادعای بلا دلیل است، اگر ورثه حق خیار دارند حق فسخ و اجازه هر دو را دارند، و اثبات یکی از این دو بدون دیگری نیازمند دلیل جدید است و فرض بر این است چنین دلیلی که گویای تفکیک این دو باشد نداریم. (خوئی، بی تا، ج ۷، ص ۴۲۵؛ ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۱۴۱)

نظریه دوم: استحقاق جمعی با فرض عدم استقلال هریک از ورثه

بر این اساس، تمامی ورثه نسبت به مجموع حق خیار استحقاق دارند، از این رو خیار جز در صورتی که همه وراثت عزم برفسخ داشته باشند منفسخ نخواهد گشت، نظریه ای که، علامه در قواعد الاحکام (علامه حلی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۱۴۳)، نجل اودریضاح الفوائد (فخرالمحققین، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۸۷)، شهید اول در الدروس الشرعیه (شهید اول، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۶۶)، شهید ثانی در مسالک (عاملی، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۲۱۴)، نراقی در مستند الشیعه (ملاحمد، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۳۸۹)، شیخ انصاری در المکاسب (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۶، ص ۱۱۸) شیخ الشریعه اصفهانی در نخبه الازهار (شیخ الشریعه، ۱۳۹۸، ص ۶۷) آن را مورد تأکید قرار داده اند.

دلیل عمده ای که این بزرگان به آن استناد نموده اند، مقتضای اطلاق ادله ارث است که، مجموع ماترک را برای همه ورثه مقرر و ثابت می کند، باین تفاوت که، در اموال موضوع ارث همانند سایر اموال مشترک این امکان وجود دارد که، هریک از دارندگان مال از حصه خود در ضمن مشاع برخوردار گردند، برخلاف حقوق بسیط و غیر قابل تجزیه که، برغم برخورداری همه ورثه از آن، در حالت اشتراک نسبت به جمیع باقی می ماند، بر این اساس احدی از ورثه مستقل در فسخ آن نیست، نه در کل آن توان تصرف دارد و نه در بعضی آن، علاوه بر این، قدمتیقن از ادله، ثبوت خیار و احد شخصی برای مجموع ورثه است، باین وصف اگر اتفاق برفسخ داشته باشند فسخ می گردد، و الاً دلیلی بر انفساخ معامله نخواهد بود. (ملا محمد نراقی، ۱۴۲۲، ص ۳۷۶)

این نظریه با اندک تفاوتی، مورد استقبال جمع کثیری از فقهای متأخر و معاصر قرار گرفته است که در مطلع آن هاشیخ انصاری

قرارداد، چنان که پس از طرح اختلاف نظرات ضمن تعبیری در دفاع از این دیدگاه می گوید:

"بر اساس این نظریه مجموع ورثه مستحق برای مجموع حق خیار است، به خلاف آنجا که اشتراک وراثت در مال یا حصه ای باشد، (زیرا هم در مال و هم در حصه امکان تجزیه وجود دارد) و حال آن که مقتضای ادله ارث این است حقوق موروثی قابلیت برای تجزیه نداشته باشند. لذا مجموع ماترک (به نحو عام مجموعی) برای مجموع ورثه ثابت است، پرواضح است تقسیم اموال امری ممکن و بلا مانع است، و مشارکت مجموع ورثه در همه اموال به گونه ای است که، هر کدام از ورثه می توانند در حصه خود (مانند یک دوم و یک سوم و...) تصرف کنند. لیکن درباره حقوق هیچ یک از وراثت خیار استقلال در فسخ ندارند، نه نسبت به کل حق و نه نسبت به حصه ای از آن. (شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ج ۶، ص ۱۱۸)

نظریه ای که در میان فقهاء متأخرین بیشترین طرفداران را دارد، چنان که شیخ انصاری در المکاسب با تأکید بر این قول اظهار می دارد: "فالمتیقن من مفاد الأدله ثبوت الخیار الواحد الشخصي للمجموع، فان اتفق المجموع على الفسخ انفسخ في المجموع." (شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ج ۶، ص ۱۲۰) به تبع وی شاگرد برجسته مکتب فقهی وی آخوند خراسانی ضمن پذیرش این نظریه، آن را مفاد ظاهر ادله ارث خیار دانسته می گوید: "فالورثه بأجمعهم يقوم مقام الواحد" (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶، ص ۲۵۴) و برخی محققین معاصریه دو دلیل این نظریه را تأیید نموده اند، نخست به جهت عدم قابلیت حق واحد شخصی برای تجزیه، و دوم از حیث موافقت این فرض با مفاد ادله ارث خیار (روحانی، ۱۴۲۰ ه. ق، ج ۲، ص ۲۶۵). و برخلاف برداشت برخی از فقهای معاصر (وحید خراسانی، ۱۴۳۲، ج ۵، ص ۵) که محقق اصفهانی رانیز در زمره طرفداران این نظریه مطرح نموده اند، ایشان مخالف این دیدگاه است و می گوید: "ان الحق ليس للمجموع بما هو" (محقق اصفهانی، ۱۴۱۸، ج ۵، ص ۲۵۱) ایشان در این زمینه نظریه ای متفاوت دارد که در ادامه به آن پرداخته ایم.

بر این اساس آن چه به ورثه انتقال می یابد یک حق خیار است که، به نحو عام مجموعی همه آن هاراد بر می گیرد، به گونه ای که تمام ورثه در آن مشترک و سهیم اند. و اگر اجتماع بر فسخ داشته باشند عقد فسخ می گردد و اگر اتفاق بر امضاء نمایند معامله لازم می شود و خیار ساقط می گردد و این امکان وجود ندارد که، بعضی از ورثه فسخ و بعضی امضاء نموده باشند. آخوند خراسانی در استدلال دیگری می افزاید:

"نه تنها قدر متیقن از ادله اشتراکی بودن حق خیار ورثه است، بلکه ادله ظهور در این معنا دارند، زیرا بقاء حق خیار شخصی مورث اگرچه به لحاظ دقت عقلی محال است، و خیاری که ورثه دارند از این روزنه حق خیار دیگری است، اما باید پذیرفت که، این حق همان حقی است که مورث از آن برخوردار بود، که با بقاء آن برای ورثه، همه آن ها به طور دسته جمعی قائم مقام یک شخص می شوند، و اختیار فسخ و امضای جزیه اجتماع آن ها ممکن نیست." (آخوند خراسانی، ۱۴۰۶، ص ۲۵۴)

انتقادات از این نظریه

اشکال اول: این نظریه، با اشکالاتی مواجه گردیده است که، از میان آن ها دو اشکال با اهمیت است:

اشکال اول: میرزای نائینی در انتقاد از این نظریه بر این باور است که، نفی قابلیت حقوق برای تجزیه، صرفاً در دسته ای از حقوق موضوعه متصور و ممکن است که، مطلوبیت آن ها نزد عقلا به اعتبار خود آن ها است و خود این حقوق به عنوان این که حق هستند موضوعیت دارند، نه به اعتبار این که، راه و طریق برای دست یابی به مال اند، و حال آن که مطلوبیت حق خیار از این حیث است که طریق و راهی برای تحصیل مال است، زیرا دارنده حق خیار با فسخ خود منتقل عه را باز می گرداند و با اجازه خود حکم به ابقاء منتقل الیه می کند، با این فرض هیچ مانعی ندارد که، با تجزیه اموال این حق نیز تجزیه شده باشد. بلکه باید گفت چاره ای جز این امر نیست. زیرا در جای خود گفته شده که، حقیقت حق خیار سلطنت و سیطره یکی از متعاقبین یا هر دو طرف معامله نسبت به التزامی است که، بر اساس آن صاحب حق می تواند خود را ملتزم کند که مال منتقل شده از سوی وی در ملک صاحب آن بماند و به آن اعتراضی نداشته باشد، یا این که صاحب مال را ملتزم کند تا مال منتقل شده نزد وی بماند. و با داشتن حق خیار یکی از این دو التزام را به واسطه عقد و التزام دیگر راه جعل شرعی یا مالکی تملک نموده است، به گونه ای که اگر چنین جعلی در میان نبود، هر کدام از ورثه به تنهایی ملزم به امری می شدند که مورث ملتزم به آن بوده است. (میرزای نائینی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۲۹۸)

لیکن با امعان نظر در این دیدگاه متوجه می شویم این ادعا از دو جهت نیازمند دلیل است. ابتدا از این حیث که درباره حقوق می

توان به چنین تقسیم بندی رسیدن آن ها به حقوق بالذات و حقوق بالعرض دسته بندی کرد. و دیگر از این حیث که حقوق مطلوب بالعرض چون حق خیار را قابل تجزیه بدانیم.

همان گونه که ملاحظه می گردد، طبق دیدگاه میرزای نائینی (ره) حقوق از این حیث که مطلوبیت دارند بدو گونه اند، نخست؛ حقی که مطلوبیت ذاتی دارد و از این نظر قابل تجزیه و تقسیم نیستند، دوم؛ حقی که مطلوبیت عرضی و تبعی دارد و مطلوب بودن آن به لحاظ موضوع یا مقصد حق است. و از آنجا که هدف جعل و اعتبار این دسته از حقوق نیل به مطلوب دیگری چون مال است، و مال نیز تجزیه پذیر می باشد، به تبع حقوق تابعه نیز قابل تقسیم اند. از دقت نظر در کلمات محقق نائینی چنین استفاده می شود که دست کم خود ایشان استدلالی برای اثبات این دوا دعا مطرح ننموده اند. و از طرف دیگر روشن است که هیچ یک از این دوا مریدیهی وی نیاز از دلیل نیستند

اشکال دوم: امام خمینی (ره) دیگر منتقد نظریه مجموعی بودن حق خیار وراثت است که، در نقد خود نسبت به آن می نویسد:

"ماهیچ گونه دلیلی بر این مطلب نداریم که مقتضای ادله ارث ادعای شیخ انصاری و برخی از شاگردان وی را اثبات کند، تا گفته شود حق خیار به مجموع من حیث المجموع ورثه انتقال یافته است، زیرا ادله ارث در کتاب و سنت چنین اقتضاء دلالتی ندارند، تا بپذیریم حق خیار یک حق واحد، بسیط و تجزیه ناپذیر است، زیرا آن چه از ظاهر آیه شریفه: "لِلرَّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانُ وَالْأَقْرَبِينَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانُ وَالْأَقْرَبُونَ." (سوره نساء، آیه ۷) استفاده می شود این است که، مردوزن ارث و بهره ای از مال باقی مانده از وارث خود دارند و این حق برای تک تک آن ها ثابت است، چون جمع محلّی به الف و لام ظهور در کثرت افرادی دارد و این نوع کثرت در مقابل عامّ مجموعی است، و در آیه شریفه هیچ گونه اشاره ای به میزان و مقدار سهم و نصیب نشده است (تا آن را قرینه ای بدانیم برای این که مراد مجموع ورثه اند) بلکه آیه در مقام بیان عدم محرومیت مردان و زنان از سهم الارث است. و گوئی در مقام بیان حکم ارث است در مقابل آنان که منکر ارث زنان یا مردان بوده اند.

و اگر به سایر آیات مربوط به ارث نظر کنیم، (سوره نساء، آیات ۱۱، ۱۲ و ۱۷۶) این آیات صرفاً در مقام بیان میزان سهم الارث از قبیل نصف، ثلث و دیگر سهام اند، و از این جهت اختصاص به آن دسته از اموال دارند که فرض کسر مشاع درباره آن ها ممکن است. این آیات، اگر چه شامل آن دسته از حقوق می گردند که متعلق آن ها قابلیت ماندن در حق تحجیر برای کسر مشاع دارند، اما تردیدی نیست که آیات در مقام بیان سهام وراثت در صدد بیان حق خیار نیستند، زیرا این حق نه در حد ذات خود قابلیت برای چنین کسری را دارد، و نه به اعتبار متعلق خود که عقد انشائی است.

و در میان روایات نیز دلیلی نداریم که بر اساس آن بتوان مدعای شیخ انصاری و شاگردان وی را به اثبات رساند، بلکه باید گفت، از یک منظر آن چه ایشان فرموده اند مبهم است و معنائی ندارد. زیرا نمی توان گفت از یک طرف آن چه به ورثه انتقال یافته است مجموع من حیث المجموع است که اقتضاء آن تساوی ورثه در برخورداری از این حق است و از دیگر سو حکم کنیم ورثه از نظر حصّه و نصیب خود در حق الارث مختلف اند، بلکه این معنای بیهوده است که کتاب و سنبت منزیه از آن است." (امام خمینی، ۱۴۲۱، ج ۵، ۳۹۱)

اشکال سوم: آن چه از ادله ارث مانند آیه شریفه فوق الذکر (سوره نساء، آیه ۷) استفاده می گردد، مشترک بودن حق خیار بین ورثه است، به گونه ای هر یک از ایشان سهمی در آن دارند و لازمه برخورداری ایشان از این حق تجزیه پذیری و قابلیت آن برای انقسام است، و به همین سبب است که بامرگ هر یک از ورثه حق خیاروی به میزان سهمی که دارد به ورثه اش انتقال می یابد، همانگونه که اگر ماترک مورث از قبیل اعیان بود چنین قابلیت داشت که میان ایشان تقسیم گردد، حتی اگر ماترک عین نباشد و از اوصاف و عوارض عین باشد، به تبع تجزیه ای که در محل و موضوع آن ها قبال ترسیم بود قابل تصویر است، زیرا انفساخ و انحلال ناشی از اعمال حق خیار در واقع همه اجزاء معامله را در بر می گیرد، از جمله سبب معامله را که عقد است و یک واقعیت بیشتر نیست. چنان که اگر بعد از معامله کشف شود بعض المبیع مستحق للغیر است، غیر که مالک بعض است این حق را در نسبت به حق خود اعمال حق خیار نماید.

علاوه بر اشکالات فوق، فرض مجموعی بودن حق خیار در غالب موارد منشأ ضروریان ورثه از چنین معامله ای است، چرا که پذیرش این فرض موجبات اطاله در دست یابی به حقوق ایشان را فراهم می آورد.

اشکال چهارم: برخی صاحب نظران در نقد این نظریه گفته اند: "درست است حق نیز مانند ملکیت امری بسیط و غیر قابل تجزیه

است، لیکن این امکان وجود دارد، حق را به اعتبار مورد و متعلق آن متعدد و متکثر بدانیم، و مورد حق در موضوع بحث ما "انحلال عقد" است، و متعلق انحلال عقد و قرارداد است، و عقد از این جهت که بر ملکیت موضوع معامله تعلق می‌گیرد و موضوع آن مانند خانه یا تومبیل قابل تجزیه و تقسیم اند، به تبع ملکیت و عقد بر آن نیز این قابلیت و ویژگی را دارند، و با فرض قابلیت داشتن عقد برای این انقسام و تجزیه انحلال عقد نیز این قابلیت را خواهد داشت، و بر این اساس تعدد حق فسخ و انحلال عقداً معقول و متصور است، و از آنجا که مالکیت بر حق به مقتضای ادله ارث به ورثه متعدد با حفظ تعدد ایشان انتقال می‌یابد، به مقتضای این انتقال هر یک از ورثه مالک مقداری از آن می‌باشند و در نتیجه حق خیار تعدد می‌گردد، و هر کدام از ایشان در نصیب و قسمت خود حق خیار مستقل خواهند داشت، بدون این که این حق را در دیگر حصه هاداشته باشند. (روحانی، ۱۴۱۲، ج ۱۷، ص ۳۰۰؛ روحانی، ۱۴۲۹، ج ۶، ص ۳۶۶)

نظریه سوم: استحقاق هر یک از ورثه به مقدار نصیب خود

بر اساس این نظریه هر یک از دارندگان حق خیار به طور مستقل می‌توانند نسبت به اعمال حق خیار در حد حصه و نصیب خود اقدام نمایند، باین تفاوت که در صورت اختلاف ورثه نسبت به فسخ و امضای معامله، نسبت به مبیع تبعض صفاً لازم آمده و برای من علیه الخیار حق فسخ ایجاد خواهد شد.

دلیل نظریه، بنابه روایت شیخ انصاری این است که، چون حق خیار حقی بسیط و غیر قابل تجزیه است، و از طرف دیگر مقتضای ادله ارث اشتراک ورثه در ماترک مورث است. مورد معامله به حسب دارندگان حق تجزیه و تبعض می‌گردد، نظیر اشتراک دوشمتری نسبت به یک صفاً، البته اگر در چنین موردی ثبوت خیار (استقلالی) برای دوشمتری را ثابت بدانیم. (شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ج ۶، ص ۱۱۸)

بر اساس گزارش محقق نراقی از این نظریه، که وی معتقد به قوت و احتمال آن شده است، مفاد آن این است که هر یک از ورثه به میزان نصیب و سهم خود استحقاق خیار مستقل و جداگانه را دارند، نظریه ای که برخی آن را اختیار نموده و برخی هم احتمال دانسته اند

و از آنجا که احتمال ضرر من علیه الخیار به واسطه این تبعض - با فرض اختلاف وراثت در فسخ و امضا - بسیار است، این ضرر از طریق جعل خیار برای من علیه الخیار جبران می‌گردد. زیرا مقتضای ظاهر ادله ارث خیار همانند سایر اموال اشتراک است و از آنجا که خود این حق قابل تجزیه نیست، تجزیه در متعلق آن صورت می‌گیرد. (نراقی، ۱۴۲۲، ص ۳۸۷، مشارق الاحکام) و در توضیح پیرامون این نظریه گفته است: "حق مملوک (از حیث قابلیت برای افزایش و تجزیه) براسه قسم است؛ ۱؛ حقی که در حد ذات خود قابل تجزیه و تبعض است، حکم فقهی چنین حقی در صورتی که مورد اختلاف قرار گیرد روشن و واضح است، ۲؛ حقی که نه خود آن قابل تجزیه است و نه متعلق آن این قابلیت را دارد مانند حق قصاص، مقتضای شرکت در این نوع حق این است که همه دارندگان حق در استیفای آن اتفاق نظر و اجتماع داشته باشند و در صورت اختلاف راه حل مسئله این است که به مقتضای ادله، در حق قصاص استیفاء کننده حق حصه و سهم باقی وراثت را بدل حق شرعی ایشان بپردازد، ۳؛ حقی که خود آن قابل تجزیه نیست اما متعلق آن این قابلیت را دارد، چنان که موضوع مورد بحث ما از این قبیل است." (نراقی، ۱۴۲۲، ص ۳۷۸)

و ضمن طرح سه احتمال در صورت انتقال حق به اشخاص متعدد، معتقد است راه حل این معضل در تصویر عقلی و بیان امکان آن نهفته است. باین توضیح که: حق خیار انتقال یافته به ورثه متعدد، یا به هیأت اجتماعیه ایشان تعلق گرفته است (مجموع من حیث المجموع)، یا هر یک حق خیار مستقل در مجموع مورد نظر را دارند، یا این که این حق به حصه و نصیب هر کدام از ایشان تعلق گرفته است. وی ضمن رد احتمال اول می‌گوید: "این احتمال درست نیست چون وارث این حق هر یک از دارندگان حق اند، نه مرکب از کل افراد، لذا باید گفت، اجتماع و ترکیب وراثت نه در اصل وراثت ایشان موثر است، و نه در استحقاق ورثه." (نراقی، همان) و در ابطال احتمال دوم می‌گوید: "این که هر یک از ورثه را دارای حق مستقل بدانیم خلاف مقتضای ادله ارث است، زیرا در اثبات حق خیار برای ورثه حقی را اثبات می‌کنیم که دارنده اصیل آن، یعنی مورث از آن برخوردار بوده است، و حال آن که آن چه بر اساس این احتمال اثبات می‌گردد متفاوت از حق مورث است، چون حق مورث این است که بتواند با فسخ قرارداد مال مورد معامله را به خودش برگرداند، و حال که طبق این احتمال مورد معامله با فسخ این قرارداد از آن غیر من له الخیار برمی‌گردد."

(همان)، "وازنجا که دوا احتمال اول فاقد امکان عقلی بوده و غیر قابل تصویر است، احتمال سویم یعنی تبعض در سهام تعیین پیدامی کند" (همان)

نظریه چهارم: تعلق حق به صرف الوجود وارث

شیخ انصاری در طرح این نظریه آورده است: "در باره تعلق حق خیار به مجموع افراد معنای دیگری نیز وجود دارد و آن این که، خیار متعلق به مجموع آنان بدانیم به اعتبار این که طبیعت ضمن این مجموع تحقق پذیر است، نه از این حیث که یک مجموعه اند. و در این صورت هر یک از دارندگان خیار استقلال در اعمال حق فسخ دارند منوط به این که دیگر افراد این عقد را اجازه و امضاء نکرده باشند، زیرا طبیعت با تحقق یک فرد محقق می گردد، و پس از اجازه احدی از ورثه، حق استفاده مجدد از این حق وجود ندارد، نه امکان اجازه مجدد هست و نه امکان فسخ مجدد. چون فرض بر این است که حق خیار به ماهیت وارث تعلق گرفته، اعم از این که وارث متعدد باشد یا این که یک نفر باشد فرقی نمی کند، امضاء یکی از آنان در قوت امضاء همه خواهد بود، و آن چه پس از اقدام نفراول صورت می پذیرد ارزش و اعتباری ندارد، چون فرض بر این است که نفراول این حق را استیفا کرده است." (شیخ انصاری، المکاسب، ج ۶ ص ۱۱۹)

انتقاد

شیخ انصاری در نقد این دیدگاه می گوید: "تعلق و قیام حق خیار به طبیعت (به عنوان کلی) که در ضمن مجموع افراد یافت شود ادعای بلا دلیل است، بنابراین نمی توان گفت فسخ یکی از ورثه بدون اجازه سایرین اثر گذار است، علاوه بر این که این نظریه مخالف ادله ارث است، چون در جای خود ثابت گردید، مفاد این ادله نسبت به مال و حق یک چیز است، و حال آن که مالک بر مال جنس مال متعلق در مجموع را مالک نیست | (بلکه مالک عین است). (شیخ انصاری، ج ۶ ص ۱۲۱)

نظریه پنجم: نظریه امام خمینی به عنوان دیدگاه منتخب

امام خمینی ابتدا ضمن انتقاد از نظریه چهارم می گوید: "احتمال این که حق خیار به صرف الوجود وارث یا طبیعی وجودی تعلق گیرد، اگر چه به لحاظ اعتبار آن متفاوت از وجوه و احتمالات سابق است، لیکن در واقع بازگشت به آن هادارد و به حسب حکم و نتیجه جدای از آن هانمی باشد، چون اگر مرد از ثبوت برای صرف الوجود این است که حق خیار برای طبیعت وارث ثابت است - طبیعی که افراد متکثر دارد، و حق خیار به تکرار این افراد کثرت و تعددی پذیرد - با این تفسیر بازگشت آن به احتمال اول (بر خورداری هر یک از ورثه از حق مستقل) و احتمال سوّم (تعلق حق خیار به حصّه های متعدد) است. و اگر مرد از صرف الوجود این است که، این حق به مجموعی تعلق می گیرد که تحقق صرف الوجود و طبیعت به آن است و در نتیجه یک حق خیار است که به مجموع من حیث المجموع تعلق می گیرد، بازگشت آن به احتمال دوّم خواهد بود." (امام خمینی، ج ۵، ص ۳۸۸)

اما در عین حال تعلق خیار به صرف الوجود را که از نظریه شان تفاوتی با ثبوت حق خیار برای مجموع افراد ندارد، امری ممکن است و ضمن این که تصویر دیگر احتمالات را ناممکن دیده در تحلیل و نوآوری خود پیرامون این نظریه می نویسد: "امور اعتباریه عقلائیه همانند ماهیات اصلی نظیر جواهر و اعراض اند، و مانند این حقایق مصادیق و مطابق خارجی و عینی دارند، مصادیق جزئی و غیر قابل تکرار و غیر قابل صدق بر افراد کثیر، و در عین حال جامع ذاتی دارند که همان عنوان به نحو کلی طبیعی است و قابلیت صدق بر افراد کثیر را دارد، امواتی از قبیل ملک، حق و بیع نیز این گونه اند، همه این ها عنوان طبیعی اعتباری دارند و بر اساس آن قابلیت برای کثرت در عالم خارج دارند و در عین حال مصادیق عینی و بیرونی آن ها این قابلیت را ندارند. بنابراین عنوان بیع، حق و ملک کلی اند و قابل صدق بر افراد متکثر عینی می باشند. اما حق شخصی که در عالم خارج موجود است و جو عینی است، یک امر جزئی شخصی و غیر قابل تکرار است." (امام خمینی، ج ۵، ص ۳۸۸)

و در نتیجه گیری از تحلیل و نقد نظریات مطرح شده و در دفاع از نظریه تعلق حق خیار به صرف الوجود می گوید: "فتحصل مآذکر: حق خیار حق شخصی و یک حقیقت جزئی غیر قابل کثرت است، لذا نمی تواند به واسطه نقل و انتقال کثرت و تعدد داشته باشد. و این گونه نیست که به وجود خارجی و عینی خود به وارث انتقال یافته باشد. اما اگر آن را متعلق به مجموعی بدانیم

که درعین مجموع بودن یک چیز اعتبار شده یا به صرف الوجود تعلق گرفته است هیچ مانعی از این فرض وجود ندارد." (امام خمینی، همان)

نتیجه گیری

چنان که ملاحظه گردید هر یک از صاحب نظرها برای اثبات دیدگاه خود استدلال‌هایی را ارائه نموده اند، لیکن برای حل مسئله اصلی یعنی کیفیت اعمال حق خیار توسط وراث متعدد در صورت اختلاف نظرورثه، راه حلی را ارائه نکرده اند زیرا پرسش عمده در این زمینه این است که آیا اگر فردی از ایشان از حق خیار فسخ خود استفاده کرد این اقدام اراده بقیه ورثه را بلا اثر می‌کند یا خیر؟ و به عبارت دیگر آیا برای استیفای حق خیار اجتماع نظرو اتفاق اراده ایشان شرط است یا نه؟ و آن چه در تعابیر ایشان آمده است، صرفاً قسمتی از مسئله یعنی فرض تعلق حق خیار را حل و فصل می‌نماید، و عنایت جدی نسبت به ثمره عملی نظریات و دیدگاه‌های خود ندارند، درعین حال از میان نظریات ارائه شده از آنجا که دیدگاه امام خمینی (ره) عنوان کلی حق خیار ثابت برای وراث متعددا از مصداق عینی غیر قابل تفکیک آن‌ها جدا نموده است می‌تواند مبنای بازنگری در نظریات مطرح شده در این زمینه باشد.



منابع

- آخوندخراسانی، محمدکاظم بن حسین هروی، حاشیة المكاسب، تهران، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاداسلامی، ۱۴۰۶.ق.
 اراکی، محمدعلی، کتاب الخيارات، قم، مؤسسه درراه حق، ۱۴۱۴.ق.
 اصفهانی، محمدحسین، الحاشیة على المكاسب، قم، انوارالهدی، ۱۴۱۸.ق.
 حلّی، یحیی بن سعید، الجامع للشرائع، قم، مؤسسه السيد الشهداءالعلمیة، ۱۴۰۵.ق.
 خوئی، سیدابوالقاسم، مصباح الفقاهة، قم، مدينه العلم، بی تا.
 خوئی، سیدابوالقاسم، موسوعة الامام الخوئی، قم، مؤسسه إحياء آثارالإمام الخوئی، ۱۴۱۸.ق.
 رشتی، میرزا حبیب الله، فقه الامامية (قسم الخيارات)، قم، کتابفروشی داوری، ۱۴۰۷.ق.
 روحانی، سیدمحمد، المرتقی الی الفقه الأرقی - کتاب الخيارات، تهران، موسسه الجلیل للتحقیقات الثقافیة، ۱۴۲۰.ق.
 سبحانی، جعفر، دراسات موجزة فی الخيارات و الشروط، المركز العالمی للدراسات الإسلامیة، قم، ۱۴۲۳ هـ ق
 شهیداول، محمدبن مکی، الدروس الشرعیة فی فقه الامامية، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷.ق .
 شهیدثانی، زین ادین بن علی، مسالك الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۳.ق.
 شهیدی، میرزا فتاح شهیدی، هداية الطالب إلى أسرار المكاسب، چاپخانه اطلاعات، تبریز، ۱۳۷۵ هـ ق.
 شیخ انصاری، مرتضی بن محمدامین، کتاب المكاسب، کنگره بزرگداشت شیخ انصاری، قم، ۱۴۱۵.ق.
 شیخ الشریعة اصفهانی، فتح الله بن محمد جواد نمازی، نخبة الأزهار فی أحكام الخیار، دار الكتاب، قم، ۱۳۹۸ هـ ق.
 طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم، الحاشیة على المكاسب، قم مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۴۲۱.ق.
 عاملی، سیدجوادبن محمدحسینی، مفتاح الكرامة فی شرح قواعدالعلامة، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۹.ق .
 علامه حلّی، حسن بن یوسف بن مطهراسدی، قواعد الاحکام فی معرفة الحلال والحرام، قم، انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳.ق .
 فخرالمحققین، محمدبن حسن بن یوسف، ایضاح الفوائدفی حل مشکلات القواعد، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۷.ق.
 کرکی، محقق ثانی، جامع المقاصدفی شرح القواعد، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياءالتراث، ۱۴۱۴.ق.
 مقدس اردبیلی، احمدبن محمد، مجمع الفائدةوالبرهان، انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳.ق .
 نائینی، میرزامحمدحسین، منیة الطالب فی حاشیة المكاسب، تهران، المكتبة الحیدریة، ۱۳۷۳.ق.
 نراقی، مولی محمد بن احمد، مشارق الأحكام، در یک جلد، کنگره نراقیین ملا مهدی و ملا احمد، قم - ایران، دوم، ۱۴۲۲ هـ ق
 نراقی، ملااحمد، محمدمهدی، مستندالشیعة فی احکام الشریعة، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۱۵.ق.
 نراقی، ملامحمدبن احمد، مشارق الاحکام، قم، کنگره نراقیین، ملااحمدوملامحمد، ۱۴۲۲.ق.
 وحیدخراسانی، حسین، انصاری قمی، محمدرضا، العقدالنضید | (تقریرات درس خارج فقه مسجداعظم)، قم، دارالتفسیر، ۱۴۳۲.ق.
 ب. منابع به زبان انگلیسی

- Ibn Abi Jumhur Ahsa'i, Muhammad bin Ali (1984), Awali al-Leali al-Aziziyya in Al-Ahadith Al-Diniyeh, vol. 3, first edition, Qom - Iran, Dar Seyyed al-Shahada publishing house) . in Arabic)
 Ibn Idris Hali, Muhammad bin Mansour (1989), Al-Raer, Qom, Islamic Publishing House .(in Arabic)
 Ibn Hamzah Tusi, Muhammad bin Ali (1987), al-Wasila to Nile al-Fadilah, research by Muhammad al-Hasoun, Qom, Marashi-Najafi Library .(in Arabic)
 Araki, Muhammad Ali (1994), Esftataat, vol. 1, first edition, Qom, famous publishing house .(In Persian)
 Esfahani, Hossein bin Muhammad Ragheb (1991), Al-Qur'an Vocabulary, in one volume, Dar Al Alam - Al Dar Al Shamiya, Lebanon - Syria, first .(in Arabic)
 Imam Khomeini, Ruhollah Mousavi (n.p.), Tahrir al-Usilah, Dar-e-Alam Press Institute, Qom - Iran, first .(in Arabic)
 Ansari, Zakaria bin Ahmad (1997), Fateh al-Wahhab, Dar al-Kutb al-Ulamiya, Beirut .(in Arabic)
 Tabrizi, Mirza Javad (1996), Ess al-Hudood wa Ta'azirat, first edition, Qom, Mehr Press. (in Arabic)
 Har Amili, Muhammad bin Hasan (1993), Vasal al-Shia, vol. 28, Qom, Al-Al-Bayt (AS) Lahia al-Tarath Foundation .(in Arabic)
 Hosseini Haeri Yazdi, Seyyed Kazem (1984), Al-Qadafi Fi Fiqh al-Islami, first edition, Qom, Majmael al-Fikr

- al-Islami .(in Arabic)
- Hosseini Shirazi, Seyyed Muhammad (2007), Man Fiqh al-Zahra, peace be upon him, first edition, Qom - Iran, Rashid .(in Arabic)
- Hali, Jafar bin Al-Hassan (1988), Shar'e al-Islam, vol. 4, second edition, Tehran, Esteghlal Publications .(in Arabic)
- Hali, Hasan bin Yusuf (1989), Irshad al-Azhan to Akhmat al-Iman, research by Fars al-Hasoon, vol. 2, first edition, Qom, Islamic Publishing House .(in Arabic)
- Halli, Jamal al-Din, Ahmad bin Muhammad Asadi (1989), Al-Mutsaghat Man Sharh al-Mukhatsar, first edition, Mashhad - Iran, Islamic Research Council .(in Arabic)
- Hamiri, Nashwaan bin Saeed (1999), Shams al-Uloom and Dawa Kalam al-Arab Man al-Kalum, Beirut, Dar al-Fakr al-Mawdeen .(in Arabic)
- Johari, Ismail bin Hammad (1989), Al-Sahah - Taj al-Lagha and Sahah al-Arabiya, 6 volumes, Dar Al-Alam for the Millions, Beirut - Lebanon, first .(in Arabic)
- Khwansari, Seyyed Ahmad, Jame al-Madarak fi Sharh Khazrat al-Nafi, vol. 7, second edition, Qom - Iran, Ismailian Institute .(in Arabic)
- Khoei, Seyyed Abulqasem Mousavi (1984), Basics of the Compendium of Al-Manhaj, Vol. 42, 1st Edition, Qom - Iran, Imam Al-Khoei Works Foundation (in Arabic).
- Rafei, Abdul Karim bin Muhammad (n.p), Fath al-Aziz, Sharh al-Awjiz, Dar al-Fikr .(in Arabic)
- Shushtri, Mohammad Taqi (1985), Al-Naja'a fi Sharh al-Lama'a, vol. 11, first edition, Tehran - Iran, Sadouq bookstore .(in Arabic)
- shahide Thani, Zain al-Din bin Ali Amili (1993), Masalak Al-Afham al-Tankih Shar'e al-Islam, vol. 15, first edition, Qom - Iran, Al-Maarif Islamic Institute.
- In Arabic
- The first martyr, Muhammad bin Jamal al-Din Makki al-Amili (1993), Ghaya al-Murad fi Sharh Nakat al-Irshad, Vol. 1, Qom - Iran, Publications of the Islamic Propaganda Office of the Qom Theological Seminary .(in Arabic)
- Sadooq, Muhammad bin Ali (1992), Man Lai Hazara al-Faqih, Ali Akbar Ghafari's research, vol. 3, second edition, Qom, Islamic Publishing House .(in Arabic)
- Saimri, Mufleh bin Hassan (1999), Ghaya al-Maram fi Sharh Shar'ee al-Islam, vol. 4, 1st edition, Beirut - Lebanon, 1st, Dar Al-Hadi .(in Arabic)
- Aamili, Seyyed Javad bin Mohammad Hosseini (1998), Miftah al-Karamah fi Sharh al-Qa'aa al-Alama, vol. 1, Qom - Iran, Islamic Publications Office affiliated with the Qom Theological Seminary Society .(in Arabic)
- Tabatabai, Seyyed Ali (1983), Riaz al-Masail, vol. 15, first edition, Qom, Al-Al-Bayt Institute (A.S.) .(in Arabic)
- Tousi, Khwaja Naseer al-Din (2005), Javaher al-Fareez, first edition, Qom - Iran, Institute of Islamic Jurisprudence Encyclopaedia on the religion of Ahl al-Bayt, peace be upon them .(in Arabic)
- Tousi, Muhammad bin Hassan (1986), Tahzeeb al-Ahkam, vol. 10, 4th edition, Tehran, Dar al-Kitab al-Islamiya .(in Arabic)
- Tousi, Muhammad bin Hasan (1974), Al-Mabusut, Bija, Al-Maktab Al-Mortazawieh .(in Arabic)
- Fadel Lankarani, Muhammad (2001), Description of the Shari'ah, Kitab al-Hudud, first edition, Qom, Center of Fiqh of Imams of Athar .(in Arabic)
- Fazel Handi, Muhammad bin Hasan bin Muhammad al-Isfahani (1995), Kashf al-Latham wa al-Ibham on the Rules of Al-Ahkam, vol. 8, first edition, Qom, Islamic Publications Office affiliated with the Qom Theological Seminary Society .(in Arabic)
- Fakhr al-Muhaqqin, Hali Muhammad bin Hasan bin Youssef (1967), Izbah al-Fawid fi Sharh al-Qasas al-Qasas, Vol. 1, 1st edition, Qom - Iran, Ismailian Institute .(in Arabic)
- Karki, second scholar, Ali bin Hossein (1993), Jami al-Maqasid fi Sharh al-Qasas, vol. 9, second edition, Al-Bayt Institute, peace be upon them, Qom - Iran .(in Arabic)
- Kilini, Muhammad bin Yaqub (1986), Al-Kafi, research by Ali Akbar Ghafari, vol.7, 4th edition, Tehran, Dar al-Kitab al-Islamiyyah .(in Arabic)
- Golpaygani, Seyyed Mohammad Reza Mousavi (1991), Al-Dar al-Manzoud fi Haqam al-Hudud, vol. 1, first edition, Qom, Dar al-Qur'an al-Karim .(in Arabic)
- Second Majlisi, Muhammad Baqir (1983), Miryah al-Aqool fi Sharh Akhbar Al-Ar-Rasoul, vol. 23, second edition, Tehran-Iran, Dar-e-Ketub al-Islami .(in Arabic)
- First Majlesi, Muhammad Taqi (1985), Rawdat al-Mutaqeen fi Sharh Man Lai Hazra al-Faqih, scholar/corrector: Seyed Hossein Mousavi Kermani- Alipanah Eshtherdi- Seyed Fazlullah Tabatabai, vol. 10, second edition, Qom, Kushanpur Institute of Islamic Culture .(in Arabic)
- Madani Kashani, Haj Agha Reza (1989), Kitab al-Qasas for Fiqhaa and Al-Khwas, second edition, Qom - Iran,

- Islamic Publication Office affiliated with the Qom Seminary Teachers Society .(in Arabic)
 Jurisprudence Research Center of Judiciary (n.p), Treasury of Judicial Inquiry, software .(In Persian)
 Mustafavi, Seyyed Mohammad Kazem (2000), Al-Qasas (Ma'a Qaas al-Faqih), 4th edition, Qom, Islamic Publishing House (in Arabic).
 Muqds Ardabili, Ahmed bin Muhammad (1982), Majma al-Fedat wa Al-Barhan in the Sharh of Irshad al-Azhan, first edition, Qom - Iran, Islamic Publications Office affiliated with the Qom Theological Seminary Society .(in Arabic)
 Muntazari, Hossein Ali (n.p), Risaleh Istftatayat, vol. 3, first edition, Qom, unpublished .(in Arabic)
 Muntzari, Hossein Ali (n.p), Kitab al-Hudud, first edition. Qom - Iran, Dar al-Fakr publishing house .(in Arabic)
 Montazeri, Hossein Ali (1992), Al-Ahkam al-Sharia on the religion of Ahl al-Bayt, peace be upon them, 1st edition, Qom - Iran, Tessara publication .(in Arabic)
 Makarem Shirazi, Nasser (2006), Istftatayat Jadid, vol. 3, second edition, Qom - Iran, Imam Ali Ibn Abi Talib School Publications, peace be upon him .(In Persian)
 Mousavi Ardabili, Seyyed Abd al-Karim (2006), Jurisprudence of Boundaries and Ta'azirat, Vol. 1, II ،Qom - Iran, Al-Nashar Foundation for Al-Mufid University, may God have mercy on him .(in Arabic)
 Mirzai Qomi, Abolqasem (1996), Jame Al-Shatt, research by Morteza Razavi, Tehran, Kayhan Publishing House.
 Najafi, Mohammad Hassan (1987), Jawaharlal Kalam in the description of Islamic Laws, researched by Abbas Qochani-Ali Akhundi, vol. 32-41-42, 7th edition, Beirut, Dar Ihiya al-Tarath al-Arabi .(in Arabic)
 Hashemi Shahroudi, Seyyed Mahmoud (a group of researchers under Shahroudi's supervision) (2005), Fiqh culture according to the religion of Ahl al-Bayt, peace be upon them, vol.3, first edition, Qom - Iran, Institute of Islamic Jurisprudence on the religion of Ahl al-Bayt, peace be upon them. (In Persian)

